

سرشار از تکان و تازگی

● سعی می‌کنم داستان‌های متأثر از انسانیت و معطوف به انسانیت باشد نه جنسیت. به طور ناخودآگاه در داستان‌هایم جنسیت‌زدایی می‌کنم.

فرزانه کرم‌پور با نوشتن مجموعه داستان کشتارگاه صنعتی به سال ۱۳۷۷ ورودی چشمگیر به گستره‌ی داستان‌نویسی ایران داشت. ضیافت شبانه دومین مجموعه داستان اوست که در نیمسال نخست سال ۷۸ منتشر شد.

این دو مجموعه داستان از حضور نویسنده‌ای جدی و کوشا حکایت دارد. با او به گفت‌وگو نشستیم تا بیرون از متن داستان نیز با او آشنا شویم.

– خانم کرم‌پور از خودتان بگویید.

– ۲۸ بهمن ۱۳۳۳ در کرمانشاه به دنیا آمدم اما پدر و مادرم شیرازی هستند، در نتیجه خیلی معلوم نیست کجایی هستم. از شش ماهگی تا حالا هم تهران هستم. در ۱۳۵۲ از دبیرستان خوارزمی دیپلم ریاضی گرفتم البته موقع انتخاب رشته‌ی تحصیلی پدرم گفت: «برو رشته‌ی ادبی تو که به این رشته علاقه‌مندی و انشاهای خوبی می‌نویسی.» من گفتم: «نه. من می‌خواهم بروم رشته‌ی ریاضی.» این انتخاب من دلیل ساده‌ای هم داشت این که موقعی که ریاضی حل می‌کردم می‌توانستم موسیقی هم گوش بدهم و مثلاً رشته‌ی تجربی درس‌هایی داشت که مرتب باید می‌خواندی و دوباره تکرار و فراموشی و این تکرار اذیت می‌کرد. برای همین هم رشته‌ی ریاضی را ترجیح دادم. رشته‌ی ادبی هم برایم جالب نبود. به این دلیل که از تاریخ و جغرافیا خوشم نمی‌آمد پس رفتم رشته‌ی ریاضی به خصوص که پدرم می‌گفت: «این رشته برای دخترها خوب نیست، برای پسرهاست.» من هم دو برادر بزرگ‌تر از خودم داشتم که آن‌ها ریاضی خوانده بودند. می‌خواستم به پدرم نشان بدهم ریاضی را دخترها هم می‌توانند بخوانند. سالی که کنکور دادم در چهار رشته قبول شدم. رشته‌ی حقوق قضایی دانشگاه تهران، رشته‌ی ریاضی دانشگاه تربیت معلم و رشته‌ی راه و ساختمان دانشگاه علم و صنعت و در رشته‌ی ادبیات و در نمایشنامه‌نویسی دانشکده هنرهای دراماتیک نفر سوم شدم که خیلی برایشان عجیب بود، از آن جهت که

در مصاحبه مشخص شد فقط من در میان شرکت کنندگان که رشته‌ی پیش‌ترشان ادبی بود، تنها من به زبان انگلیسی هم نمایشنامه خوانده‌ام. باز پدرم عقیده‌اش این بود حقوق قضایی بخوانم یا رشته‌ی ادبیات و نمایشنامه‌نویسی را ادامه بدهم. به این علت که زن بودم. به هر حال در رشته‌ی راه و ساختمان تحصیل کردم، چون فکر می‌کردم از این راه می‌شود نان خورد، بدون این که انسان وابسته به هیچ آدم دیگری باشد. به این معنی که مهندس ساختمان می‌تواند خیلی مستقل کار کند. همیشه عقیده‌ام این بوده که اگر رشته‌ای، حرفه‌ای عشق آدم شد، نباید آن را وسیله‌ی نان خوردنش بکند. به خصوص رشته‌هایی که هنری هستند. چون به دست آوردن پول از این راه بسیار سخت است و انسان مجبور می‌شود به چیزهایی تن بدهد که علاقه را نابود می‌کنند.

در سال ۱۳۵۹ فارغ‌التحصیل شدم و از آن سال تا به حال در این رشته کار می‌کنم و برایم بسیار هیجان‌انگیز است، برای این که پروژه‌هایم در سرتاسر ایران ساخته می‌شوند یعنی هر کدام از پروژه‌هایم که تمام می‌شود، حکم بچه‌ام را دارد که تمام می‌شود و می‌سپارمش به دست یک عده که کار کنند. به خصوص پروژه‌های صنعتی مثل کارخانه‌های بزرگ که آدم‌های زیادی در آن فعالیت می‌کنند، خیلی جالبند. تا به حال سه کارخانه‌ی لاستیک طراحی کرده‌ام که در داستان‌هایم هم هستند و این سری داستان‌هایی که شاید همیشه در مجموعه‌هایم پیدا بشوند.



داستان‌هایی که در ارتباط با کارگراها و محیط‌های کارگری و کارخانه‌هاست، به کار حرفه‌ای من بر می‌گردد. – شما الان کجا کار می‌کنید؟

– در مشاور صدر صنعت که مشاور مهندسی خصوصی ست کار می‌کنم. کارم در آن جا حدود نه سال ادامه پیدا کرده است و آخرین پروژه‌ای که دارم کار می‌کنم، پروژه‌ی بیوتکنولوژی ست که این کارخانه از کارخانه‌های وابسته به نیشکر در اهواز است. یکی از کارهایی که خیلی علاقه داشتم و انجام دادم طراحی سازه‌های ساختمان چاپخانه‌ی شماره‌ی دوی روزنامه‌ی اطلاعات بود. این هم از کارهایی بود که من از طراحی آن بسیار لذت بردم چون از نظر سازه‌ای کار زیبایی بود.

سه تا بچه دارم که دوتاشان با من زندگی می‌کنند و یکی‌شان با پدرش زندگی می‌کند. از صبح تا ساعت پنج و شش سرکار هستم. البته بعضی اوقات ممکن است کار من تا نه شب هم طول بکشد. کارهای روزمره‌ی خانه هم هست و بعد از این که همه به سلامتی خوابیدند تا دو سه ساعت مطالعه می‌کنم. در طول روز هم گاهی وقت‌ها اگر فرصتی گیر بیاید ممکن است چند صفحه‌ی بنویسم.

– این طور که شما فرمودید و من جمع و تفریق کردم شما باید ۴۵ ساله باشید ولی اصلاً به ۴۵ ساله‌ها نمی‌خورید، راز جوانی شما در چیست؟ – من ۱۵ ساله که بودم شعری خواندم و بعد کتابی که تا حالا هفت مرتبه خواندمش و بسیار در بینش من در

● زن به عشق آرمانی نگاه می‌کند. اما عشق مرد منشأ دیگری دارد، زن‌ها در عشق به دنبال یک مرد آرمانی می‌گردند تا در کنارش به امنیت دست یابند، اما مردها به نظر من منشأ عشقشان سکس و مالکیت است.

مجموعه داستان را ابتدا انجام دادیم و بعد تغییر کرد و شد کشتارگاه صنعتی یعنی به نظرم این دنیا دارد به یک کشتارگاه صنعتی تبدیل می‌شود و آیا واقعاً دنیا یک کشتارگاه صنعتی نیست؟ به بازدید کشتارگاه که رفته بودم، فکر کردم این عین زندگی ماست، یعنی ما در یک کشتارگاه قرنطینه و بعد کانالی کشتار قرار می‌گیریم و بعد از بین می‌رویم. مگر این که حواسمان باشد و مثل دیوانه‌ای که از قفس پرید یک جوهری خودمان را رها کنیم. یک جوهری به شناخت و به بینشی در زندگی برسیم که آزادی و رهایی به دنبالش باشد. در غیر این صورت ما در همان قرنطینه و کانال کشتار خواهیم بود. اما زیربنای مجموعه‌ی ضیافت شبانه تنهایی است. البته بعد از این که نوشته شد به این مسئله رسیدم، نه این که آگاهانه، مجموعه‌ی اول را با مرگ و خشونت و مجموعه‌ی دوم را با تنهایی و گم‌گشتگی آدم‌ها بنویسم.

– در این فاصله هیچ اتفاق خاصی که خودتان آگاه باشید نیفتاده؟

– در این فاصله اتفاق خاصی برایم افتاده که این بر داستان‌هایم بسیار اثر گذاشته، آن هم این بوده که از همسرم جدا شدم و این هم باعث شده که مضمون داستان‌های من مقدار زیادی عوض بشود.

– تا چه حد داستان‌هایتان از زن بودن شما متأثر است؟

– سعی می‌کنم داستان‌هایم متأثر از انسانیت و معطوف به انسانیت باشد نه جنسیت. یکی از کارهایی که به طور ناخودآگاه در داستان‌هایم وجود دارد، این است که من در کارهایم جنسیت‌زدایی می‌کنم. شما داستان‌ها را نگاه کنید، زن‌ها را که می‌خوانید نمی‌دانید آن نقاش زن است یا مرد؟ حالا به نظر شما زن است یا مرد؟ این اصلاً آگاهانه نیست. چون اصلاً برایم فرقی نمی‌کند...

– شما میان ادبیات، نگاه و حس مردها و زن‌ها در ادراک مفاهیمی چون عشق، خشونت و... یا درک اشیا و طبیعت تفاوت قائلید؟

– نگاه زن و مرد به عشق و برخی مفاهیم دیگر متفاوت است، حتا منشأ فیزیولوژیکی‌اش جداست و نمی‌تواند شبیه هم باشد. هزاران مشکلی که زن‌ها و مردها دارند برای همین است. زن به عشق آرمانی نگاه می‌کند. مرد عشقش منشأ دیگری دارد، زن‌ها در عشق به دنبال یک مرد آرمانی می‌گردند تا در کنارش امنیت به دست بیاورند، اما مردها به نظرم منشأ عشقشان سکس و مالکیت است. خوب منشأ این دو تا کاملاً با هم متفاوت است. مردها را به لحاظ مرد بودنشان از موقعی که به دنیا می‌آیند نمی‌گذرانند رفتار طبیعی یک انسان را

داری؟! گفت: «ای کاش به جای آن همه چیزی که نوشتم، خواننده بودم.»

من تمام این سال‌ها خواندن هر کتاب امروز و گذشته را هیچ وقت ترک نکرده‌ام. تا چهار سال پیش که با دیدن یک آگهی تصمیم گرفتم ببینم می‌توانم بنویسم یا نه و از این وسواس خلاص شوم و آیا این نوشته مخاطبی هم دارد یا نه؟ چون که ما می‌نویسیم و چاپ می‌کنیم برای این که مخاطب داشته باشیم. حالا ممکنه مخاطب‌های ما خیلی وسیع باشند یا نباشند ولی به هر حال، کسی که مطلبش را چاپ می‌کند دنبال مخاطب می‌گردد. دلم می‌خواست ببینم چه کار می‌توانم بکنم. روزی در مجله آگهی کارگاه قصه‌نویسی معروفی را خواندم. خوشخانه این کلاس این طور نبود که به ما بگویند چه طور بنویسیم. یک مقدار صحبت‌های کلی بود درباره‌ی ادبیات. کتاب‌های مختلف و نقد آن کتاب‌ها و بعد هم هر کسی مطلبی را که نوشته بود، می‌خواند با موضوع آزاد و نقد می‌شد. چهار سال پیش، فکر می‌کنم، سال ۷۴ بود که این کلاس تعطیل شد، ما بچه‌هایی که با هم بودیم، دور هم جمع می‌شدیم، می‌خواندیم و نقد می‌کردیم تا این که توانستیم با آقای دکتر مجابی ارتباط پیدا کنیم. از ایشان وقتی گرفتیم و رفتیم صحبت کردیم. تا آخرین لحظه هم خانمش می‌گفت: «من فکر نمی‌کردم دکتر قبول کند، چون اصلاً با کلاس برای قصه‌نویسی مخالف است.» منتها ما به ایشان گفتیم که ما کارگاه قصه‌نویسی داشتیم و به شکل کلاس نبوده، ایشان هم قبول کرد، ما هر دو هفته یکبار به خانه‌ی ایشان می‌رفتیم. این برنامه تا چند ماه پیش ادامه پیدا کرد و حاصل کار این چند سال در واقع همین دو تا مجموعه است. با چند داستان دیگر که در مجموعه‌های مشترک چاپ شده و چند داستان که هنوز چاپ نشده است.

– میان مجموعه داستان نخستین شما کشتارگاه صنعتی و دومین آن ضیافت شبانه تفاوت‌هایی آشکار در مضمون دیده می‌شود، نظرتان چیست؟

– زیربنای کتاب کشتارگاه صنعتی مرگ و خشونت است. یعنی این مضمون به شکل موتیف در همه‌ی داستان‌ها دیده می‌شود و اسم کشتارگاه صنعتی به صرف این که اسم یکی از داستان‌ها است، انتخاب نشده من اسم این

زندگی اثر داشته است. شاید این راز موفقیت من در جوان ماندنم باشد.

– و اسم آن کتاب؟

– اسم آن کتاب **زوربای یونانی** است. من عاشق شخصیت زوربا و تقابل او با آن نویسنده هستم و همیشه هم فکر کرده‌ام که کتاب را فقط برای این نمی‌خوانیم که بخوانیمش باید از آن بیاموزیم.

– خانم کرم‌پور شعر چه بوده؟

– شعری در آخر کتاب **راهیان شعر آزاد**، چاپ شده بود، من آن را حفظ کردم و در این سال‌ها همیشه با خودم تکرار کرده‌ام. بالای کتاب نوشته بود مشکوک به هوشنگ صفا. آن قسمتی از شعر که من همیشه با خودم تکرار می‌کنم، این است:

زندگی یعنی تکاپو

زندگی یعنی هیاهو

زندگی یعنی شب‌نو

روزنو

اندیشه‌ی نو

زندگی یعنی غم نو

حسرت‌نو، پیشه‌ی نو

زندگی بایست سرشار از تکان و تازگی باشد

زندگی همچنان آب است

آب اگر را کند بماند چهره‌اش افسرده خواهد گشت

مرغکان شوق در آینه‌ی تارش نمی‌جوشند

آهوان عشق از آب گل آلودش نمی‌نوشند

والی آخر و در قسمت دیگر چنین آمده:

آفتابم من که یک جا

یک زمان

ساکت نمی‌مانم

گرچه این جنبش

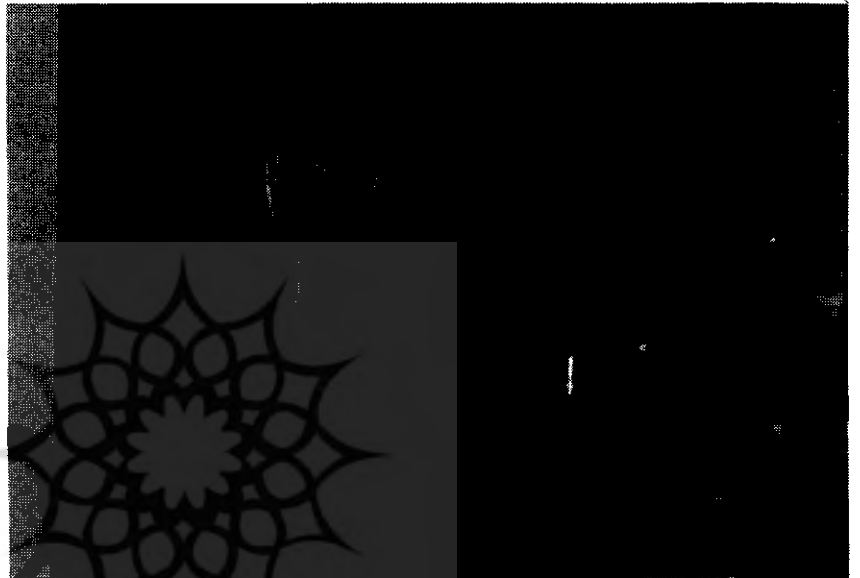
برای مقصدی بیهوده باشد

این شعر در زندگی همیشه برای من الگو بوده خیلی به آن فکر کردم و زندگی‌ام را براساس آن بنا کردم. به هیچ چیزی که من را اذیت می‌کرده یا به نوعی می‌خواست در قالب خاصی قرار بدهد، تن ندادم. این راز جوان ماندن من است. به قول مارکز به هر کسی کاری را که دوست دارد بدهید، او هیچ وقت پیر نمی‌شود.

– حالا کمی از حالات فرزانة کرم‌پور نویسنده بگویید.

– من نویسنده‌ی حرفه‌ای که نیستم. همان طوری که گفتم نوشتن همیشه دلمشغولی‌ام بوده در تمام این سال‌هایی که نمی‌نوشتم همیشه می‌خواندم. وقتی از جین آستین در اواخر عمرش پرسیدند: «چه آرزویی

● رسیدن به شناخت و بینش در زندگی که آزادی و رهایی به دنبالش باشد، ما را از قرنطینه و کانال کشتار خواهد رهاند.



من می‌گویند بعضی از داستان‌های تو کاملاً مردانه است، مثل داستان پوتین. البته من همین جا بگویم که من اصلاً به زنانه نوشتن یا مردانه نوشتن معتقد نیستم. در لحظه‌ی نوشتن به هیچ کدام از این‌ها فکر نمی‌کنم. داستان پوتین با دیدن جایی در ذهن من جا گرفت. چون برایم همیشه محیط‌های سربازی خیلی جذاب بوده است. اگر امکانش را داشتم خیلی دلم می‌خواست که در محیط سربازی که همه مرد هستند حضور نامرئی داشته باشم و ببینم که این‌ها چه کار می‌کنند. بارها از بچه‌های کارآموزی که سرباز بودند در این باره پرسیدم.

گفته می‌شود که زنان داستان‌نویس ایرانی در خلق آثار هنری صراحت ندارند و دچار خودسانسوری مضاعفی هستند و از این واژه دارند که آن چیزی را که می‌نویسند زندگی شخصی خودشان تلقی شود. در واقع شما با این داوری‌های اجتماعی چه‌گونه روبه‌رو می‌شوید؟

- برایم اصلاً مهم نیست، هر کسی هر قضاوتی بخواهد می‌تواند بکند، اصلاً مهم نیست. دوستی به من می‌گفت: اصلاً دلم نمی‌خواهد دیگران درونم را ببینند و به همین دلیل هیچ وقت دوست صمیمی نداشتم، اما من هیچ واژه‌ای از دیده شدن درونم ندارم و فکر می‌کنم آدم باید تا می‌تواند اسارت را از بین ببرد. یعنی این که تا همین حدی که در توانش هست، زندگی‌اش را در آزادی بگذراند. این آزادی و رهایی به معنی آزادی و رهایی اندیشه است. اصلاً به معنی ولنگاری در زندگی نیست.

- نویسندگان زن معاصر ایران را چه‌گونه می‌بینید؟

- من کارهای همه را می‌خوانم. هیچ تعصبی هم روی آدم خاصی ندارم. اما ترجیح می‌دهم خودمان را نقد کنم، مشکل بیش‌تر زنان نویسنده برخلاف ادعاهای‌شان درباره‌ی مدرن بودن این است که هنوز سنتی‌اند، خود و ذهنیتشان. شما همین را در داستان‌ها هم می‌بینید. اگر ما ادعای مدرن بودن داریم و می‌خواهیم در نوشتن مسائل زنانه جسارت نشان دهیم، باید بدانیم این جسارت را چه طور و برای چه نشان می‌دهیم. نشان دادن جسارت نشانه‌ی مدرن بودن نیست، رسیدن به آگاهی و انتخاب مدرن بودن است. نه این که از جسارت در طرح مسائل فقط در گفتن از تن و جسم زن جسارت نشان دهند. در کتاب‌های پزشکی خیلی واضح درباره‌ی این مسائل

داشته باشند. مرتب به آنان تلقیناتی می‌شود که چون مرد هستند نباید گریه کنند، چون مرد هستند نباید بسیاری از احساسات خود را نشان دهند، در صورتی که یک مرد ممکن است در بسیاری از مواقع از یک زن هم سن و سالش و در موقعیت یکسان، خیلی احساسی‌تر و عاطفی‌تر برخورد کند. هیچ اشکالی هم ندارد. ولی به صورت مصنوعی جلوی بروز احساسات مردها گرفته می‌شود. اگر که مردها را هم در این زمینه آزاد بگذارند یعنی یک مرد آزاد رشد کند بدون این که از اول بخواهند از لحاظ جنسی تفاوت قائل شوند، شاید این پرسش دیگر معنی نداشته باشد شاید آن موقع ببینیم که مردها هم با حس قوی‌تری نسبت به خیلی چیزها صحبت کنند یا بنویسند.

- با این که می‌گویید در داستان‌هایتان جنسیت‌زدایی می‌کنید، اغلب داستان‌های شما از زاویه‌دید زنی معترض به زندگی زن روایت می‌شود؟

- اگر شما اسم من را بر داستان ببینید، فکر می‌کنید چند تا از داستان‌ها را یک زن نوشته است؟ عده‌ای به

● برداشت از فمینیسم به این صورت عوامانه درآمده که به محض این که زنی در هر رده‌ای و در هر مقامی درباره‌ی مسئله‌ای بحث و اظهار نظر کند که موضوع دلخواه مردها نباشد، به او می‌گویند فمینیست.

● مردها تصور می‌کنند که زن‌ها با شناخت و آگاهی، اقتدار آن‌ها را می‌گیرند اما باید بدانند الان دیگر زمانی نیست که آن اقتدار بتواند حاکمیتی در پی داشته باشد.

● آیا واقعاً دنیا یک کشتارگاه صنعتی نیست؟ این عین زندگی ماست، یک دوره‌ی قرنطینه و بعد کانال کشتار، بعد هم از بین می‌رویم. مگر این که مثل دیوانه‌ای که از قفس پرید خود را رها کنیم.

صحبت شده است، وقتی می‌خواهم از زنانگی در دنیای مردانه بگویم از حس عدم امنیتی می‌گویم که حتا ساعت نه شب که از خانه بیرون می‌آیم، گریبانگیرم می‌شود، شاید در شیکاگو هم که بودم کم‌تر از این امنیت داشتم، این به این معنی نیست که چون در این مملکت دارم زندگی می‌کنم، امنیت ندارم. زن‌ها اصولاً امنیت ندارند و همیشه مورد تهاجم قرار می‌گیرند ولی این باز به این معنی نیست که زن نمی‌تواند از پس کارهای خودش بر بیاید.

- از کارهای نویسندگان زن ایران کدام را دوست‌تر دارید؟

- من کارهای خانم گلی ترقی را بسیار دوست دارم. خانم کرم پور، به نظر شما سخت‌ترین کار برای یک زن چیست؟

- این که از روی اجبار کنار یک مرد زندگی کند. این سخت‌ترین کاری است که می‌تواند برای آدم پیش بیاید. اگر زن از نظر اقتصادی محتاج نباشد و قانون نیز به زبان او، بچه را به مرد ندهد، آن وقت باید دید چند درصد از زنان از شوهرانشان جدا می‌شوند.

- تعریف شما از ادبیات زنانه چیست؟ داستان‌های خودتان را در درون این ادبیات دسته‌بندی کنید؟

- من اصلاً ادبیات را زنانه و مردانه نمی‌دانم و اصلاً این گونه داوری و نقد را درباره‌ی آثار ادبی قبول ندارم. همین‌طور چیزی را که از نظر عرف جامعه زنانه است، نمی‌پذیرم. این مرزها را نظم مردسالاری تعیین کرده و برخی دل‌مشغولی‌ها را زنانه و برخی را مردانه نامیده است.

ما نویسندگان مردی داریم که مرتب در فضاهای زنانه سیر می‌کنند، مثل آقای چهل‌تن که ظاهراً به خوبی با این فضاهای زنانه آشناست. ممکن است زنی

هم برعکس ایشان بنویسد. این که ادبیات را بخواهیم زنانه یا مردانه کنیم، درست نیست. ولی اگر مقصود این است که زن‌ها شروع کنند به نوشتن به این صورت که در کمال آزادی، در واقع احساسات و نگاه خودشان را نسبت به مسائل بدون تأثر از القائات نظام مردسالار بنویسند، که بسیار خوب است. اما در عین حال این هم مهم است که داستان‌های خوب زیادی هستند که اگر اسم نویسنده بالای آن نباشد، جنسیت نویسنده پنهان

می‌ماند که اصلاً اهمیتی هم نباید داشته باشد. ولی گفتن زن‌ها از زن‌ها وقتی امتیاز است که می‌بینیم در ادبیات ما سال‌های سال، مردها حتا از زبان زن‌ها حرف زده‌اند، عشق را تعریف کرده‌اند که مطمئناً آن عشق با عشقی که یک زن دارد متفاوت است.

- شما در داستان‌هایتان آگاهانه یا ناآگاهانه گرایشی آشکار به طرح مسائل و موقعیت‌های خاص زنان دارید.

- دل‌مشغولی‌ام این نیست که مسائل زنان را مطرح کنم. یعنی این که ممکن است یک زمانی تحت تأثیر وقایعی به زنان بپردازم مثل داستان شام خانوادگی اما این محور گرایش مضمون اصلی داستان‌هایم نیست. مثلاً در آن داستان زن به نوعی درگیر پارادوکس است هم جلاذ است و هم قربانی. یعنی زن در عین حال که قربانی ماجراست، خودش هم نقش جلاذ را دارد. ممکن است در یک زمان‌هایی درگیر مسائل خانوادگی و مسائل زن‌ها باشم و بخواهم آن‌ها را داستان کنم ولی این که این دل‌مشغولی غالب ذهن من باشد نه.

- شما به عنوان یک نویسنده‌ی زن با اصطلاح فمینیسم سر و کار دارید، می‌خواهم نظر شما را در این باره بدانم و بپرسم شما خود را در دایره‌ی تعریف‌تان قرار می‌دهید یا بیرون آن؟

- الان برداشت از فمینیسم به این صورت درآمده که به محض این که زنی در هر ده‌ای و در هر مقامی درباره‌ی مسئله‌ای بحث و اظهار نظر کند که موضوع دلخواه مردها نباشد به او می‌گویند فمینیست. مردها تصور می‌کنند که زن‌ها با شناخت و آگاهی، اقتدار آن‌ها را می‌گیرند اما باید بدانند الان دیگر زمانی نیست که آن اقتدار بتواند حاکمیتی در پی داشته باشد.

- گفتید فمینیسم به عنوان یک انگ از طرف مردها به زن‌هایی که به نوعی در جامعه کار

● اگر مقصود از ادبیات زنانه این است که زن‌ها که در کمال آزادی بنویسند و در واقع احساسات و نگاه خودشان را نسبت به مسائل بدون تأثر از القائات نظام مردسالار بنویسند، که بسیار خوب است.

می‌کنند گفته می‌شود، انگ بودن آن را قبول دارید؟

- ما با کار، با تلاش و با حضور در جامعه بدون این که در تقابل با مردان باشیم بلکه در کنار آن‌ها باید جایگاه اصلی خود را پیدا کنیم. زن در تمام طول تاریخ هرگاه سهم خود را در اجتماع ادا کرده، موفق بوده است. ما شبیه مردها نیستیم ما زنیم در هر حالتی باید زن بودنمان حفظ شود.

- به نظر شما زن بودن چه کیفیتی دارد؟

- یعنی در رل مردانه ظاهر نشدن در همه جهات و جوانب رفتاری، کرداری، گفتاری و احساسی. به هر حال زن بودن کیفیتی است که یک زن به طور طبیعی آن را از درون می‌شناسد، خیلی قابل توضیح نیست.

- از نویسنده‌های پیش از خودتان، نسل هدایت و بعد از آن، تأثیر گرفته‌اید؟

- من اصلاً از نظر روحی و روانی با صادق هدایت نزدیک نیستم.

- از نظر حرفه‌ای بگویید.

- بوف کور صادق هدایت در زمان خودش کار تکنیکی بسیار برجسته‌ای بوده در نتیجه اصلاً قبول ندارم که الان در این زمان صادق هدایت را ما الگو بکنیم بعد وامدارش باشیم که یک داستان شبیه بوف کور بنویسیم. ما اگر در این زمان از الگوی او نتوانسته‌ایم عبور کنیم، خیلی مسئله داریم.

- شما داستان کوتاه را به عنوان ابزار بیان انتخاب کردید یا فکر می‌کنید بایستی که رمان هم بنویسید.

- نه هیچ بایستی ندارد. به نظرم اگر مضمون می‌تواند کوتاه گفته شود، باید در قالب داستان کوتاه بیاید، نه رمانی ۴۰۰ صفحه‌ای، باید ظرفیت مضمون را در نظر گرفت. □